



عبدالجلیل قزوینی رازی و اندیشه تفاهم مذهبی

رسول جعفریان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی

مقدمه

نگاهی به سیر تفکر شیعه از آغاز تاکنون به خوبی می‌تواند نشان دهد که در درون این مذهب گرایش‌های مختلفی بوده است، این گرایش‌ها در نحوه بهره‌گیری از احادیث، استفاده از عقل در تفسیر متون دینی، به کارگیری شیوه تأویل در آیات و اخبار و نیز تأثیرپذیری از محیط‌های متفاوت فرهنگی در عراق، خراسان، ری، قم و دیگر شهرها قابل ارزیابی است. دو گرایش اخباری و عقلی بر نوع گرایش‌های محدودتر سایه افکنده است. این بعد از آن است که اصول نگرش شیعی در میان

تمامی این گرایش‌ها حضور دارد. دریافت درست مقاطع مختلفی که از حیث زمان و مکان این گرایش‌ها را نشان دهد، کاری است بس دشوار که تنها با مطالعات گسترده در متون کلامی، فقهی، رجال، تفسیری و بویژه حدیثی شیعه و نحوه تنظیم و تبویب احادیث، نوع تقسیم‌بندی آنها به ضعیف و غیر ضعیف و... باید صورت گیرد.

شهرهای مختلف در دوره‌های مختلف هر کدام حال و هوای خاصی داشته و حتی گاه شیعه يك شهر به شیعیان شهر دیگر به دلیل داشتن برخی از گرایش‌ها، حمله می‌کرده است. نظیر آنچه سید مرتضی رحمه الله در باره قمی‌ها اظهار داشته است^۱ باید بر این نکته نیز تأکید کرد که مقدار نفوذ اندیشه‌های غلات نیز در هر دوره و در هر شهر یکی از معیارهای اساسی گرایش‌هاست مختلف در درون تشیع بوده است. بهره‌گیری از متون تفسیری، کلامی و حدیثی اهل سنت نیز از جمله معیارهای دیگر در همین زمینه است بویژه نسبت به معتزله که زمانی قرابت خاصی با شیعه داشتند و حتی خواستار وحدت کامل سیاسی و اعتقادی - جز در بحث امامت - با شیعه شدند.^۲

گرایش‌های علمی شیعه در قرن پنجم ویزگیهای خاص خود را در بغداد دارد شهری که مرکز ثقل نیروهای علمی شیعه در این قرن بوده و چهار چهره روشن شیخ مفید، سید مرتضی، سید رضی و شیخ طوسی و هزاران شاگرد آنان، در آن می‌زیسته‌اند. این نگرش به دیگر شهرهایی که شیعه در آن سکونت داشت کشیده شد. از جمله این شهرها، شهر ری است که تعدادی از مهمترین عالمان آن کسانی بودند که در بغداد نزد این بزرگان تحصیل کرده بودند.^۳ طبعاً باید با توجه به چنین پیوند علمی، آنچه را که در ری می‌گذرد به بغداد نسبت داد و این انتظار را نیز داشت

.....

۱ - رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۳۱۰، همینطور متهم کردن قمی‌ها برخی از محدثان را به داشتن تفکرات غالی، رک: کتاب «تنزیه القمیین» در رد این اتهام، نسخه خطی آن به شماره ۵۴۵۹ در کتابخانه آیت الله مرعشی موجود است.

۲ - فضل الاعتزال، ص ۲۹۱.

۳ - بنگرید: الفهرست منتخب‌الدین در ذیل شرح حال برخی از اعلام شیعه ری.

که شاگردان، دانشی را که از اساتید خود فرا گرفته‌اند در این شهر نشر کنند. یکی از مسائلی که شیعه بغداد در این قرن مورد توجه قرار داد تنظیم نوع جدیدی از ارتباط با جامعه تسنن بود که سالها با خشونت همراه بود^۴ و اندیشه عقلانی در شیعه می‌توانست زمینه يك نوع تعادل را در این باره به وجود آورد.

این بویژه در ارتباط با عالمان معتزلی که در عین حال خود را از اهل سنت به شمار می‌آوردند اما علاقمند به امیرمؤمنان علیه‌السلام و خاندان رسول‌الله (ص) بودند، ضرورت بیشتری داشت. مشترکات آنان در مسائل عقلی نیز در مجموع به قرابت آنان کمک می‌کرد.

دیدگاههایی که در این مدت مطرح گردید به نحوی بود که بتواند شیعه را در محیطی که اهل سنت نیز در آن زندگی می‌کنند، حفظ کند. بنابراین می‌توان گفت که به ضرورت برخی از مسائل فکری و نیز شرایط سیاسی، حداقل کسانی که برخی از آنان از بزرگان شیعه بودند، نگرش تعدیل شده‌ای را که همزمان، هویت تشیع را نیز حفظ کند، مطرح کردند. حاصل این مسائل به شهر ری نیز که موقعیت مشابهی داشت منتقل گردید و در برخی از مهمترین آثار علمی شیعه در قرن ششم بوضوح و با حدت بیشتر انعکاس یافت.

در اینجا ما به معرفی نمونه اندیشه‌ای که در این راستا شکل گرفته می‌پردازیم گرچه می‌دانیم هم استثناء وجود دارد و هم اینکه این نمونه‌ها نمی‌تواند دقیقاً منعکس کننده شرایطی باشد که در آن روزگار وجود داشته است. آنچه می‌ماند اینکه به هر حال چنین نگرشی مطرح بوده و ریشه در مسیر تفکر شیعه داشته است. این خود نکته‌ای است پس مهم که ارزش تحقیق و جستجوی فراوان برای شناخت کلیت تفکر شیعه را دارد. کتاب نقض از بهترین آثاری است که در این جهت می‌تواند مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

.....

۴ - بنگرید المنتظم ابن جوزی و کامل ابن اثیر و البدایة و النهایة که گزارش درگیرها را طی سنوات فراوان در قرن چهارم و حتی پنجم آورده‌اند.

کتاب نقض و مؤلف آن

اثر پر ارج و گرانبهای نقض از مهمترین آثار فارسی شیعی باقیمانده از قرن ششم هجری بوده و در بُعد تاریخ، فرهنگ، کلام و ادب شیعی، حاوی اطلاعات بسیار سودمند و در بسیاری از موارد منحصر به فرد است. در این میان ارزش آن برای شناخت وضعیت فرهنگی شهر ری از هر جهت برتر بوده و برای نشان دادن موقعیت شیعه و دیگر مذاهب و نیز تفاهمات و تعارضات این فرقه‌ها، از بهترین منابع موجود به شمار می‌رود. نویسنده آن نصیرالدین عبدالجلیل قزوینی رازی است که بنا به اظهار مصحح کتاب، نقض را در حدود سال ۵۶۰ هجری تألیف کرده است. این کتاب ردی است بر کتابی دیگر که بر ضد شیعه بوده و نامش به اظهار عبدالجلیل «بعض فضائح الروافض» می‌باشد. عبدالجلیل نیز از کتابش با عنوان نقض یاد کرده و منتجب الدین از کتاب وی با عنوان «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» یاد کرده است. در همین جا باید اظهار کرد که در کنار زحمت پر ارج مؤلف باید از تلاش بی حد مصحح و محقق آن مرحوم میر جلال الدین محدث ارموی ستایش کرد که الحق در احیای این اثر و دیگر آثار شیعی تلاش کرده و از نام‌آوران متدین این مرز و بوم شناخته می‌شود. مقدمه وی بر کتاب نقض حاوی مجموعه اطلاعاتی است که در شرح زندگی عبدالجلیل گفته شده به ضمیمه اطلاعات سودمند دیگری در باره این کتاب.^۵ تعلیقات این کتاب در چاپ دوم در دو مجلد بزرگ که به ضمیمه اصل کتاب به چاپ رسیده، توسط انجمن آثار ملی انتشار یافته است.

آنچه که ما در پی آن هستیم ارائه تصویری است از تفکر شیعی معتدل در قرن ششم هجری در شهر ری.

این کتاب از این ناحیه بسیار راهگشا بوده و مؤلف، خود در اظهار این نگرش در موارد متعدد، انگیزه قوی داشته است. این کتاب در کنار دیگر آثار شیعی

۵- رك: مقدمة نقض و تعلیقات آن، چاپ ۱۳۳۵.

این دوره مخصوصاً دیوان قوامی رازی، نشانگر خط اعتدال در فکر شیعه و زمینه تفاهم با مخالفان معتدلی است که رازی کراراً از آن یاد می‌کند. در عین حال وی بیش از همه در زدودن برخی از توهمات میان اهل سنت نسبت به آنچه بی‌جهت به شیعت اصولیه نسبت داده شده، تلاش می‌کند. نگاهی به کتاب وی نشان می‌دهد که او راه انصاف را پیموده و با شیوه‌های علمی و بر اساس عقل و شرع، پاسخ اتهامات وی را داده است. حتی اگر اتهامی را وارد دانسته آن را پذیرفته اما همزمان نظیر همان انتقاد را بر آنچه که معتقد اهل سنت بوده و یا در کتب آنان آمده، وارد کرده است. همانگونه که پیش از این اشاره کردیم تفکر وی يك تفکر اصولی و عقلانی است و کوشیده تا صرف نظر از اصول مبانی فکر شیعه در آنچه در اخبار و آثار آمده به دیده عقل بنگرد و تشیع را از آنچه که حشویه و غلات بر آن افزوده‌اند پیراسته سازد. چه بسا برخی از دیدگاهها و نتایجی که او بدان رسیده، نادرست باشد اما نفس این اقدام ارزشمند بوده و می‌توان گفت که تشیع را برای نفوذ در سایر جوامع آماده می‌سازد. او برخی از اخبار نقل شده را نمی‌پذیرد و حتی برای انکار آنها ادله عقلی و نقلی اقامه می‌کند. اما چه بسا کسی بتواند به طرق دیگر همان اخبار را بپذیرد. ما در اینجا صرفاً روایتگر اندیشه وی که فصلی از تاریخ تفکر شیعی است هستیم. فصلی که نظیر آن را در دیوان قوامی رازی نیز مشاهده می‌کنیم، در این برهه اندیشه اصولی بر جریان فکری شیعه غلبه کرده، تأویل گرائی‌های بی‌دلیل، مورد انکار قرار گرفته، (نقض ص ۴۳۳ - ۴۳۴) و اخباری‌گری منزوی شده و تشیع نه به عنوان ممیزات خود از دیگران بلکه به عنوان مشترکات خود نیز با دیگران شناخته می‌شود. آشنائی با این تفکر نه لزوم پذیرش جزئیات آن، می‌تواند برای اصلاحگران و بویژه کسانی که در پی هموارسازی همزمان امر وحدت اسلامی و گسترش تفکر اهل بیت و شیعه هستند کمک شایسته‌ای بکند.

شیعت اصولیه و طایفه حشوی

عبدالجلیل، کتاب خود را به دفاع از تشیع امامی نگاشته و اتهاماتی را که صاحب فضائح الروافض بر این مذهب وارد کرده پاسخ داده است و در برابر این اتهامات دو موضع اتخاذ کرده است، در مقابل برخی از آنها به دفاع برخاسته و آنها را عقیده

شیعت دانسته ولی برخی دهگر را انکار کرده است. آنچه انکار شده یا از نمونه مسائلی است که اساساً بهتان بوده و کوچکترین ارتباطی با هیچ فرقه‌ای از فرق شیعه ندارد، و یا مسائلی است که به عقیده عبدالجلیل از برخی از شیعه بوده که وی آنها را طایفه حشویه و غالی و اخباری می‌نامد. در این موارد او می‌پذیرد که این گروه چنین مطالبی را اظهار کرده‌اند، اما در مقام دفاع، اصل مشروعیت این تفکر را نپذیرفته و اصرار بر آن دارد که اینها عقیدت شیعه اصولیه نیست. چنین دفاعی به نظر معقول و طبیعی می‌آید؛ چرا که در درون فرق شیعه، گرایش‌های مختلفی وجود دارد ولیکن نباید همه مسائل را به همه نسبت داد. این امر هزار مرتبه بیشتر در باره اهل سنت که از آغاز تاکنون دهها گرایش مختلف در درون خود داشته، مطرح است در آنجا نیز باید توجه داشت که وقتی کسی به مجبّری و مشبّهی متهم می‌شود، طبعاً مقصود همه اهل سنت نیستند. عبدالجلیل خود در مقام مقایسه شیعت و سنت در این باب بوضوح بر همین امر تکیه کرده است، وی در باره عقیده به نقصان قرآن می‌گوید:

اما در اصل قرآن زیادت و نقصان روا دانستن، بدعت و ضلالت باشد که نه مذهب اصولیان است و گر غالی یا حشویی، خبری نقل کند، مانند آن باشد که کرامیه در اصحاب بو حنیفه و مشبّه. در اصحاب شافعی، و بر شیعت حجت نباشد. (ص ۲۷۲).

تقسیم دو تفکر به اصولی و حشوی، در تشیع سابقه‌دار است، غلات از آغاز هم اهل تأویل برخی اخبار بوده‌اند و هم اهل جعل خبر، نسل بعدی اینان با کمی تعدیل، اخباریانی هستند که به آنچه جعل شده عنایت کرده و بی توجه به مبانی عقلی و اصولی، گرایش حشوی شیعی را بنیاد گذاشته‌اند. این تقسیم بندی نه با عنوان اصولی و حشوی بلکه تنها از جهت حمله به حشویه در آثار شیخ مفید، سید مرتضی و پس از آن دیده شده است اما اصطلاح شیعت اصولی گویا از عبدالجلیل و دوره وی بوده است. او در واقع برای بیان جریان اصیلی که در تشیع بوده و در

۶ - حمله سید مرتضی به قمی‌ها - به استثنای صدوق - به عنوان مجبر و مشبّهی محتملاً به دلیل وجود همین گرایش اخباری در آنهاست. رک: رسائل المرتضی، ج ۳، ص ۳۱۰.

برابر حشویه قرار داشتند، این اصطلاح را عنوان کرده است. از نظر عبدالجلیل، محققان شیعت اصولیه عبارتند از «علم الهدی مرتضای بغداد و شیخ کبیر بو جعفر» (ص ۵۰۴) و همانگونه که در قسمتهای بعدی خواهید دید، همه جا عقیده شیعت اصولیه را در مباحث، معیار قرار داده آنچه را دیگران آورده اند انکار می کند. در مورد دیگری نیز وی با نفی اتهام صاحب فضایح که گفته است: «روافض روز پیشتر از رمضان روزه درگیرند» می گوید:

بلی جماعتی از اخباریه که خویشان را شیعت خوانند، این معنی، مذهب ایشان بوده است و از ایشان بسی نمانده اند و گر جانی باشند، این معنی پنهان اصولیان کنند که علم الهدی و شیخ بو جعفر طوسی و علمای ما از متأخران بر ایشان انکار کرده اند در مسائلی که این یکی از آنست و ایشان را قمع و قهر کرده اند و تظاهر نیارند کردن و نیارند گفتن و مگر این انتقالی،^۷ جانی در کتب اخباریه دیده باشد. (ص ۵۶۸ - ۵۶۹).

در جای دیگری نیز پیرامون مسئله غیب - که پس از این توضیح خواهیم داد - اظهار می دارد که:

و جماعتی از حشویان که پیش از این خود را برین طایفه بستند، این معنی گفته اند و بحمدالله از ایشان بسی نمانده اند و اصولیان شیعت از ایشان و از چنین دعاوی تبراً کرده اند و بر خلاف و بطلان این دعاوی تصنیف کرده و حجت انگیزه تا هیچ مشبهی مجبر خارجی را طعنی بنماند. (ص ۲۸۶).

وی باز در جای دیگری نیز تأکید می کند که:
و اگر اخباری یا حشویی یا غالی چیزی گوید و نقلی نادرست افتد، بر اصولیه بستن غایت بی امانتی و نا مسلمانی باشد. (ص ۲۳۵).

شیعت اصولیه و قرآن

عبدالجلیل به تناسب آیاتی که در قرآن پیرامون برخی از موضوعات مختلفیه از ناحیه شیعت و سنت آمده و بویژه آیاتی که در برخی از تفاسیر شیعه تأویل به برخی

۷ - یعنی صاحب فضایح که مدعی انتقال از مذهب شیعت به سنت بوده است.

از صحابه شده، مباحثی را آورده است، بعلاوه موضوع تحریف قرآن که برخی از حشویه شیعه بدان معتقد بوده‌اند اما شیعت اصولی - یعنی همین نگرش عالمان بزرگ شیعی در بغداد - بدان باور نداشته‌اند باعث شده تا وی، در چندین مورد، دیدگاه اعتدالی شیعه و شیعه اعتدالی را نسبت به قرآن بیان کند، این اعتقاد همان اعتقاد رایج سایر مسلمانان در مورد سلامت قرآن از زیادت و نقصان می‌باشد.

وی ضمن اتهاماتی که صاحب فضایح نسبت به تفسیر و تأویل برخی از آیات در ارتباط با خلفا یا دیگران آورده، می‌کوشد تا بار د این نقلها، اهمیت تفاسیر شیعت اصولی را نشان دهد. صاحب فضایح به نقل از تفسیر قمی آورده است که وی آیه: رَبَّنَا ارْزُقْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ^۸ را به ابوبکر و عمر تطبیق داده که «بنای خلافت به ظلم، ایشان نهادند» عبدالجلیل هیچ اشاره‌ای به اینکه این مطلب در تفسیر قمی آمده است یا نه، ندارد - و البته می‌دانیم که چندین روایت در این باب وجود دارد^۹ - وی می‌کوشد تا اصولاً امکان تفسیر آیه را به چنین امری نادرست نشان دهد:

اولاً بدین جهت که خداوند این مطلب را «از کافران حکایت می‌کند» و قال الذین کفروا... بنابراین این افراد «نه از امت محمد باشند، کافران باشند که این خواهش می‌کنند».

و ثانیاً آیه یکی را جنی و دیگری را انسی دانسته در حالی که «و ابوبکر و عمر هر دو انسی‌اند» ولی به تلویح خاطر نشان می‌کند که بر این گونه کتابها و اخبار نباید وقعی نهاد؛ زیرا:

بر شیعت، آن حجت باشد که در تفسیر محمد باقر علیه السلام و در تفسیر الحسن العسکری علیه السلام باشد و در تفسیر شیخ بو جعفر طوسی و محمد فتال نیشابوری و ابو علی طبرسی و خواجه ابو الفتح رازی باشد رحمه الله علیهم که معروف و معتبر و معتمدند (ص ۲۶۲ - ۲۶۳).

در موارد دیگری نیز در این باب به دادن جواب نقضی اکتفا می‌کند و این

.....

۸ - سورة فصلت (۴۱): ۲۹.

۹ - بنگرید: البرهان، قم، اسماعیلیان، ج ۴، ص ۱۰۹ - ۱۱۰.

شیوه را در موارد زیادی از جمله جاهایی که صورتاً پاسخ روشنی نمی‌خواهد بدهد یا اصولاً به نظر، انتقادی وارد است، به کار می‌گیرد. صاحب فضاویح گفته است که در تفاسیر شیعه «تین» و «زیتون» به نام محمد (ص) و علی (ع) آمده است. عبدالجلیل در پاسخ اظهار می‌دارد که «شیخ عبدالوهاب حنفی آورده است که مراد از تین بوبکر باشد و مراد از زیتون عمر و طور سنین عثمان است و هذا البلد الامین علی (ع) است.» در این صورت اگر در کتابی آمده که مراد محمد (ص) و علی (ع) است برای این مصنف که وی او را «خواجه ناصبی» می‌خوانده نباید «غریب و بدیع» بنماید و لزوماً «قبول باید کردن» جز آنکه «خواجه ناصبی را هر جمله‌ای با کار راست باشد الا جمله‌ای که علی (ع) در میان آن باشد.» (ص ۲۶۵-۲۶۶).

در باره آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ نیز پاسخ قریب به همین مضمون است. اگر از نظر شیعه و بر اساس تفسیر اولی الامر به‌ائمه (ع)، طاعت این سه، مقرون به یکدیگر باشد و روایت آن را علی بن ابراهیم قمی آورده باشد، چگونه روا نیست در حالی که به عقیده خواجه ناصبی طاعت «یزید خَمیر و ولید پلید و مروان سست ایمان» را شامل می‌شود، بنابراین «اگر من بگویم که مراد از اولی الامر، علی مرتضی است که سید اوصیاء است و حسن مجتبی است و حسین شهید بکر بلا است و زین العابدین است که زین اتقیاء است و محمد باقر است که وارث علم انبیاء است و...»، خواجه گوید «که دروغ است و خطا است»، درحالی‌که در نگاه او «امام جاهل و جایز الخطاء، رواست.» (ص ۲۶۶).

چنین تفسیری از سوی مصنف نسبت به آیه، بسیار در شکل طبیعی و در شکل تطبیق گزارش شده، نه به صورت يك تأویل دشوار. صاحب فضاویح تفسیر آیه: وَنُفِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ. را آورده که ضمن تفسیر آن به ظهور حضرت مهدی (عج)، فرعون و هامان را بر خلیفه اول و دوم تطبیق داده شده است.

۱۰ - سورة نساء (۴): ۵۹.

۱۱ - سورة قصص (۲۸): ۶.

عبدالجلیل با اشاره به درستی مسئله ظهور مهدی (عج) نزد تمامی فرق اسلامی، در باره فرعون و هامان می گوید که «تفسیر فرعون و هامان از قرآن، خود فرعون و هامانست» بدین معنی که منطبق بر دیگری نمی باشد، پس از آن نیز هجمه ای بر علی بن ابراهیم - یا تفسیر منتسب به او - دارد که «علی بن ابراهیم بن هاشم چه دانست؟» (ص ۲۶۸).

عبدالجلیل در باره تعجب صاحب فضاویح نسبت به تفسیر آیه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ^{۱۲} که در باره زمان ظهور حضرت حجت (عج) دانسته شده، می کوشد در اثبات درستی آن دلایلی را اقامه کند. (ص ۲۶۸ - ۲۷۰) این دلایل ضمن تفسیر دقیق خود آیه و ارائه شواهدی از آن ارائه شده است.

صاحب فضاویح در باره آیه قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَفْتَنَّا وَ أَحْيَيْتَنَا أَفْتَنَّا فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ^{۱۳} اعتقاد شیعت را به رجعت، مورد انکار قرار می دهد.

عبدالجلیل، از اعتقاد به رجعت دفاع می کند و ضمن تطبیق دو آیه یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا^{۱۴} و آیه یَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا^{۱۵} دو حشر را اثبات می کند. اما این نکته صاحب فضاویح را که از قول شیعت آورده که بوبکر و عمر را زنده کنند تا از آنان انتقام بگیرند، انکار می کند؛ چرا که «به مذهب شیعت امیرالمؤمنین بهتر است از مهدی، و علی رغم المصنف اگر ایشان حقی به دست فرو گرفتند، از آن علی بود و علی زنده بود ایشان زنده بودند، چون علی که بهتر است، در حال حیات انتقام نکشید، مهدی که به درجه از او کمتر است، انتقام چگونه کشد؟ و شیعت از آن میراوند. (ص ۲۷۱).

آیه بعدی که مورد تذکار قرار گرفته آیه: أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ^{۱۶} است

۱۲ - سوره نور (۲۴): ۵۵.

۱۳ - سوره مؤمن (۴۰): ۱۱.

۱۴ - سوره نمل (۲۷): ۸۳.

۱۵ - سوره مجادلة (۵۸): ۶.

۱۶ - سوره ق (۵۰): ۲۴.

وی چنین به شیعت نسبت داده که گفته‌اند «خطاب با محمد است و با علی است که بر شفیر دوزخ بایستند و بوبکر و عمر را و اتباع ایشان را در دوزخ می‌اندازند.» عبدالجلیل این را که خطاب ممکن است به «دورکن مسلمانی» باشد می‌پذیرد اما «حوالت به صحابه کردن نه مذهب شیعت است.» (ص ۲۷۳).

وی آنگاه روایت اعمش را از حسن بن علی (ع) آورده که آیه را تطبیق بر کافرانی که نبوت را انکار کرده و معاندانی که حق علی (ع) را انکار کرده‌اند، نموده است. سپس می‌گوید «معلوم است که جاحدین، قوم جمل و صفین بودند که با علی حرب کردند و هر جاحد که حق علی را بود در اول و آخر هم، این حکم دارد و به تعیین حوالت نیست نه به ابوبکر و نه به عمر، شیعت از این حوالت مبرا اند.» (ص ۲۷۳ - ۲۷۴).

عبدالجلیل در پی یک تطبیق تفسیری از لحاظ معنی آیه و مفاهیم آن است نه آنکه اساساً آیه را از آغاز در شأن نزول کسی بداند، چنین اقدامی در تفسیر همانگونه که گذشت شکل طبیعی و تطبیقی دارد.

صاحب فضایح، مورد بعدی را تفسیر آیه: ن وَالْقَلَمِ قرار داده که شیعه می‌گویند در قسم است به محمد و علی.

پاسخ عبدالجلیل بر این مبتنی است که چنین تطبیقی درست نیست؛ زیرا «اولین سورتی به قول بهری [تعدادی] مفسران که به مصطفی آمد اِقرأ بود و سوره القلم بعد از اِقرأ منزل شد ابتداء بعثت» در این صورت «چگونه قسم باشد به علی علیه السلام». عبدالجلیل پس از این مطلب، این تصور را که با نفی اینها مناقب امام نفی می‌شود، رد کرده و می‌گوید: «و شرف و منقبت علی مرتضی به نزدیک خدای تعالی بیش از این است که خواجه ناصبی گمان می‌برد» شاهد این مطلب را نیز نزول والعادیات در شأن امام علی می‌داند که «اکثر مفسران طوایف اسلام را مذهب این است [که] والعادیات قسم است به سم مرکب علی مرتضی.» (ص ۲۷۹).

به همین منوال صاحب فضایح روایتی به نقل از زراره آورده که در باره آیه: فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وِثْقُهُ أَحَدٌ^{۱۷} از امام صادق (ع) پرسیده و آن

.....
۱۷ - سوره فجر (۸۹): ۲۵ و ۲۶.

حضرت فرموده که مقصود بوبکر است.

عبدالجلیل در پاسخ می‌گوید: «این نقل بر این وجه در هیچ کتابی از کتب اصولیان شیعت نیست و صادق علیه‌السلام از آن بزرگوارتر است که در تفسیر قرآن خطا گوید» (ص ۲۸۱) به دنبال آن فصلی در باره برخی از فضایل منسوب به ابوبکر آورده است تا نشان دهد که اصولاً این آیه نمی‌تواند در باره چنین فردی باشد، این استدلال بواقع در نفی کسانی است که به عقیده وی این تفسیر نادرست را اظهار کرده‌اند. عبدالجلیل می‌گوید: «این آیت از سوره الفجر است که باری تعالی می‌گوید: كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ^۸ و این نه صفت بوبکر است که او خدمت سر همه یتیمان کرده بود، آنکه گفت: وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ^۹ و این نیز نه هم صفت بوبکر است که معلوم است بذل مال کرد... پس این آیت وعید است در عقوبت آن جماعت که این صفات دارند.» (ص ۲۸۱ - ۲۸۲).

آنگاه به نکته مهمی اشاره کرده و آن اینکه این گونه اخبار از «غالی و اخباری و حشوی» است «نه مذهب اصولیان شیعت.» (ص ۲۸۲). صاحب فضایح ضمن حمله به مفسران این چنینی برای روافض، آنها را مورد نکوهش قرار می‌دهد.

عبدالجلیل در پاسخ بر اساس همان ایده اصولی خود اظهار می‌دارد: «وگر شیعت امامیه خواهند که از مفسران خود لافی زنند از جماعتی نامعتبر نامعروف زنند که خواجه آورده است، از تفسیر محمد باقر لاف زنند و از قول جعفر صادق و از تفسیر حسن عسکری علیهم السلام و بعد از آن از تفسیر شیخ کبیر ابو جعفر طوسی و تفسیر شیخ شهید محمد فتال و از تفسیر خواجه بوعلی طبرسی و تفسیر شیخ بُلْفَتْوح رازی رحمه الله علیهم و غیرهم همه متدین و عالم؛ اولینان همه معصوم، و آخرینان همه عالم و امین و معتمد، هیچ نه مجبر و نه مشبهی و مهمتر از همه اینکه نه غالی و نه اخباری و نه حشوی.» (ص ۲۸۵).

وی در جای دیگر از صاحب فضایح نقل کرده که به شیعه نسبت داده در

.....
۱۸ - سوره فجر (۸۹): ۱۷.

۱۹ - سوره فجر (۸۹): ۱۸.

آيَهُ وَسَلَّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا^{۲۰} تفسیرش کنند که پیغمبران پیشین را به امتان پیشین فرستادیم بهرس ایشان را که من ایشان را بدان فرستادم تا مبشّر شوند بولایت علی و فرزندان.

عبدالجلیل به صراحت این مسئله را که آیه مذکور در این باره باشد نادرست می‌داند «و این حوالتی بی اصل است مانند دیگر حوالات» علاوه بر نادرستی نسبت که مقصود او لزوماً کتب شیعت اصولیه است، اظهار می‌کند:

«هر عاقل عالم که در آخر این آیت نظر کند او را معلوم شود» که خداوند مطلب را «میهم فرو نگذاشت تا کسی تأویل کند در حق علی، مصرح بگفت: أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهَةً يُعْبَدُونَ...»^{۲۱} و در معنی این آیت محکم چه شبهت است که آن را به تأویلی حاجت باشد.» (ص ۱۷۹).

شیوه تفسیری عبدالجلیل مبتنی بر دقت در خود آیه، مقایسه اجزاء و کلمات و عبارات مختلف يك آیه و ارائه يك معنای هماهنگ و منسجم از آنهاست، آنگونه که بر اساس احکام ظاهری آن، آیه معنی شود نه اینکه نیاز به تأویل باشد.

از مسائل دیگر مربوط به قرآن در دو بینش شیعت اصولیه و طائفه حشوی و غالی و اخباری می‌توان به مسئله تحریف اشاره کرد. هیچ لزومی ندارد غالی کسی باشد که صرفاً نوعی الوهیت به ائمه اطهار (ع) نسبت دهد، بلکه نوعی نگرش افراطی است که در ابعاد مختلف مسائل اعتقادی ظهور می‌کند. یکی از این عقائد، مسئله قرآن و تحریف آن است. طایفه غلات به دلیل نگرش افراطی‌شان در باب امامت، به هر دلیل رو به سوی این نگرش آوردند که به نحوی نام علی (ع) را در قرآن وارد دانسته و یا حداقل با تأویلات بی سمت و سو، آیاتی را که حتی با نگاهی به ظاهر آنها می‌توان به عدم امکان تأویل آنها در باب ولایت حکم کرد، تأویل به امام و یا ولایت کنند. نمونه‌هایی را عبدالجلیل آورده و با توجه به آغاز و انتهای خود آیه نشان داده که نمی‌توان آنها را بدین صورت تأویل کرد.

این تصور در قرن ششم هجری و پیش از آن نزد شیعت اصولیه در بغداد

.....
۲۰ - سورة زخرف (۴۳): ۴۵.

۲۱ - همان.

کاملاً مطرح بود که دیدگاههای حشویه باید کنار گذاشته شود. اصطلاح حشویه الشیعة در تصحیح الاعتقاد شیخ مفید آمده است.^{۲۲} سید مرتضی پس از وی با رد مسئله تحریف، آن را به حشویه نسبت داده است.^{۲۳}

به پیروی از وی، شیخ طوسی نیز روایاتی را که در این باب از خاصه و نیز عامه نقل شده، رد کرده است.^{۲۴}

مرحوم طبرسی در حد بیشتری خط اعتدال را دنبال کرد که تفسیر وی گواه روشنی بر این امر است. وی در مقدمه تفسیر خود، قول به تحریف را به «برخی از اصحاب ما و جمعی از حشویه عامه» نسبت داده است.^{۲۵}

عبدالجلیل نیز در چند مورد، در این باره اظهار عقیده کرده و به طور روشنی نگرش حشوی و غالی را مورد انکار قرار داده است. صاحب فضایح گفته است: «بدان ای برادر که رافضی چنان فرو نهاده است که محمد رسول الله با بزرگی مرتبت او حاجب علی بوده و خدای که او را فرستاده و قرآن بدان بزرگواری که انزله کرد مقصود همه آن است که علی را و یازده از فرزندان او، که امامانشان اند مردمان مولی و یار خدای خود خوانند.»

عبدالجلیل از این انتقاد بر آشفته و پاسخ خود را «بی تعصب و بی تقيه» عنوان می‌کند. وی جز آنچه در باره موقعیت امام نسبت به پیامبر (ص) می‌گوید - و ما بعد از این نقل خواهیم کرد - در باره قرآن می‌گوید:

«و قرآن که آمده است کلام خدای است تبارک و تعالی و وحی و تنزیل او، و معجز است بر صدق دعوی مصطفی، و از برای بیان شرعیات و اداء عبادات آمده است و قصص انبیاء و اخبار و آیات امر و نهی و وعد و وعید و ترهیب و ترغیب» اینها اصول دعوت قرآنی است که اساس دعوت اسلام است. در کنار این آیات، «آیاتی هست که مُنزل است در امامت و عصمت و منقبت و فضیلت علی و آل او» اعتبار این آیات در حد آیات مربوط به قسم پیشین است و «انکار بعضی

.....
۲۲ - تصحیح الاعتقاد، ص ۶۵.

۲۳ - جواب المسائل الطرابلسیات، به نقل: مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

۲۴ - تبیان، ج ۱، مقدمه.

۲۵ - رك: مقدمه تفسیر مجمع البیان.

انکار همه باشد در تنزیل دون تأویل، چنانکه مذهب همه مسلمانان است حنفی و شفعوی و زیدی و معتزلی، مذهب و اعتقاد شیعه اصولیان این است در این مسئله «طبیعی است که کسانی از شیعه قرآن را صرفاً بر محور دوم ملاحظه می‌کنند. این گرایش در غلات و نیز اسماعیلیه وجود دارد اما به نظر عبدالجلیل «اگر مخالفی به تعصب، غیر این حوالتی کند هیچ متوجه نشود بر شیعه.» (ص ۱۷۸ - ۱۷۹). صاحب فضایح نزول آیه یا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...^{۲۶} را هم که در باره امامت علی (ع) نازل شده مورد انتقاد قرار داده و گفته بود شیعه می‌گویند آیه چنین بوده یا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ.

عبدالجلیل تأیید می‌کند «مذهب شیعه چنانست که در روز غدیر انزله بوده است و در امامت علی است» اما در اینکه کلمه فی عَلِيٍّ ضمن آیه باشد برآشفته که «نه از قرآن است و اگر کسی اعتقاد بندد که از قرآن است، اعتقادی کفر باشد و لفظی در کلام خدا آورده باشد که نه از آن باشد.» (ص ۱۷۹ - ۱۸۰).

صاحب فضایح در انتقادی دیگر از شیعه آورده «در این وقت که من این مجموعه می‌نوشتم جامعی به خط قمی نساخ بگرفتند در دست کودکی رافضی در این آیات بنوشته بود: ما كَانَ عَلِيٌّ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ، قمی نساخ بگریخت و خان و مانش بکنندند»

عبدالجلیل بر فرض درستی این قصه آن را به چند صورت می‌داند، یکی اینکه سهو القلم باشد که در این صورت «بر گوینده وزری و وبالی نباشد» بویژه آنکه در مذهب این خواجه ناصبی «سهو و غلط بر همه انبیاء و ائمه» روا باشد!^{۲۷} وجه دوم آنکه «به جهل و بی علمی نبشته باشد» که در این صورت «مستحق ملامت باشد» وجه سوم «آن باشد که به اعتقاد نبشته باشد». در این صورت، از نظر عبدالجلیل، چنین شخصی «ملحد و کافر و ضالّ باشد به هر مذهب که تظاهر کند و از هر که باشد.» (ص ۲۸۲ - ۲۸۳).

.....

۲۶ - سوره مائده (۵): ۶۷.

۲۷ - واقعاً این امر تأسف بار است که ابو جعفر مشاط از رؤسای سنت ری «زَلَّةُ الانبياء» نوشته (رك: نقض، ص ۱۱، ۲۴۴). در حالی که سید مرتضی «تنزیه الانبياء» نگاشته است.

همچنین به نقل صاحب فضایح آورده است که: «مذهب شیعه چنانست که قرآن، بز عایشه بخورد پس چون قائم بیاید بشرح و راستی املا کند.»
 قبل از آوردن پاسخ عبدالجلیل، تذکر این نکته مفید است که به نقل منابع اهل سنت - نه شیعه - از عایشه نقل شده است که گفت: ده آیه در باره رجم و رضاع کبیر نازل شد و در صحیفه‌ای زیر تخت من بود، زمانی که رسول خدا رحلت کرد و ما مشغول وی بودیم بزی آمد و آنها را خورد.^{۲۸} متأسفانه با اینکه این روایت در منابع اهل سنت آمده از قدیم شیعه متهم شده که گفته است بز عایشه برخی آیات قرآن را خورد. عین همین اتهام را قاضی نیز بر برخی از شیعه وارد کرده که چنین نقلی دارند.^{۲۹} این اشکال غیر منصفانه در کلام صاحب فضایح نیز آمده است. عبدالجلیل در مقام پاسخگویی به حق تصریح می‌کند که:
 این نه مذهب شیعه است و کس نگفته است و از عالمی از علمای شیعه مذکور نیست و در کتابی از کتب ایشان مسطور نیست.
 وی بر این باور است که اگر کسی چنین نقلی را بپذیرد این با آیه *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ*^{۳۰} منافات دارد که خداوند فرموده «ما نگاه دارنده قرآنیم.» در این باره نیز که صاحب فضایح نسبت به اعتقاد ادعا کرده «تا قائم بنیاید درست نشود» عبدالجلیل اظهار می‌دارد که اگر به زعم او «علی بزرگتر امامی است به نزدیک رافضیان» - کما اینکه در جای دیگری گفته - در این صورت «پس اگر علی زعمه بعضی از این کلام بز عایشه بخورده بودی، امیر المؤمنین علی علیه السلام املا کردی تا به حسن عسکری علیه السلام مختل و ناقص نماندی.» (ص ۱۳۵ - ۱۳۶).
 در همین زمینه، صاحب فضایح، جای دیگری نیز از قول شیعت آورده که «گویند تا قائم بنیاید قرآن نشاید خواندن که خطا باشد.»
 عبدالجلیل با جمله خاکش به دهان به پیشواز این اتهام رفته و اظهار می‌کند:
 «بایستی که از مذهب شیعت این مایه بدانسته بودی که از مصطفی تا به حسن

۲۸ - رك: تأویل مختلف الحديث، ص ۳۱۰؛ مستند احمد، ج ۶، ص ۲۶۹.

۲۹ - شرح اصول الخمسه، ص ۶۰۱.

۳۰ - سورة حجر (۱۵): ۹.

عسکری امامان را همه عالمتر از امت گویند این طایفه، و منزلت هیچ امام فروتر ندانند از منزلت قائم علیه السلام، و امیرالمؤمنین را خود بهتر از و هر يك از ائمه دانند، پس اگر در وجوه آیات و قرائت و کلمات و حروف قرآن خللی بودی از قبل قرآء یا خواستی بودن، صادق و باقر تا به حسن عسکری درست باز کرده بودند تا شیعت را توقف و انتظار نبایستی کردن، چنانکه همه علوم فقه و شریعت و تفسیر را بیان کرده‌اند تا موقوف نیست بحمدالله بر ظهور و حضور حضرت قائم علیه السلام» همه این مطالب بدین جهت گفته می‌شود تا معلوم شود «اعتقاد شیعه بر صحت قرآن و صدق قرائت مستقیم است.» (ص ۵۲۶ - ۵۲۷).

موضع مؤلف در باب قراءات و در برابر اعتراض صاحب فضایح که گفته است «رافضی قرآء سبعة را که در حروف و قرائت قرآن سخن گفته‌اند همه را کافر دانند» این است که قرآء و سبک کار آنان مورد تأیید بود، و اظهار می‌دارد که:

«مفسران اهل بیت چون شیخ بوجعفر طوسی و محمد فتال و بوعلی طبرسی و شیخ بلفتح عالم رازی همه حوالات و اشارات در این باب [قراءات] در تفاسیر حوالت بدیشان کرده و ایشان را به رحمت و ثنا یاد کرده‌اند.»

نگاهی به تفسیر مجمع البیان این گفته را تأیید می‌کند.

عبدالجلیل سپس می‌گوید: «چه شبهت بماند شیعه را در وجوه قرائت با آنکه بر هر کلمتی از طریق لغت و نحو و اصول، دلایل معلوم شده.» (ص ۵۲۶). آنچه که شیخ طوسی آورده این است که مذهب اصحاب و آنچه که در میان آنها شایع بوده اینکه قرآن نَزَلَ بِحَرْفٍ وَاجِدٍ عَلٰی نَبِيٍّ وَاجِدٍ در این صورت در اصل، يك قرائت بوده اما وی بلافاصله افزوده که «البتة آنان اجماع دارند که می‌توان بر اساس قراءات مشهور، قرآن را خواند.»^{۳۱}

متأسفانه بسیاری از این قراءات نه بر اساس سماع از گذشتگان بلکه ساخته برخی از ادبا و مدعیان ادبیت است که وجوه جدیدی را اختراع کرده‌اند. حق آن است که با توجه به عقیده درست شیعه که در اصل يك قرائت بیشتر نبوده، باید تا سر حد امکان از وجوه بی پایه احتراز کرد. و قرآن را همانگونه که تا به حال

۳۱ - تبیان، ج ۱، ص ۷.

قرائت کرده‌اند باید خواند که ائمه هم فرموده‌اند: *إِقْرُوا كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ*. آمدن قراءات متعدد در متون تفسیری ما و آنچنان که مؤلف نیز بر آن پایه سخن گفته، تا حدودی بر خلاف روال اصلی شیعه و امری بوده که به تعبیر شیخ طوسی «در عرف اصحاب ما شایع بوده است».

حق این است که همانگونه که عبدالجلیل نیز گفته، ما بر اساس آیه *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* بگوییم «پس کجا آدمیان تصرفی کنند در عبارت و معنی کلمات و حروف خللی نکنند» (ص ۵۲۶) لذاست که علی‌رغم این مقدار کتب قراءات، توده مسلمانان و حتی عالمان همیشه همین قرآن موجود، با همین قرائت را خوانده‌اند جز موارد بسیار معدود و محدود.

عبدالجلیل در جای دیگری نیز در رد عقیده تحریف و اینکه این از طایفه غلات و حشویه است سخن گفته:

اما در اصل قرآن زیادت و نقصان روا داشتن، بدعت و ضلالت باشد و نه مذهب اصولیان است و گر غالبی یا حشویی، خبری نقل کند مانند آن باشد که کرامیه در اصحاب بوحنیفه، و مشبهه در اصحاب شافعی، و بر شیعت حجت نباشد» (ص ۲۷۲).

عقیده شیعت اصولیه در باره صحابه و خلفا

شدت تعصب اهل سنت در باره صحابه و اصرار در عادل دانستن هزاران صحابی، بدون استثناء، این مشکل را برای شیعه پدید آورده که جرأت کوچکترین انتقادی را نسبت به صحابه نداشته باشد بویژه اگر این انتقادهای نسبت به صحابه شناخته شده و احیاناً خلفا باشد. این در حالی است که در هر حال تشکیل مذهب شیعه بر این اساس است که روال حکومت پس از رسول الله (ص) دچار نواقصی بوده و خلفای سه گانه اول، شرایط لازم را نداشته‌اند. اساسی بودن این انتقاد برای شیعه در کنار شدت دفاع اهل سنت از صحابه - که گاه در حد عصمت نیز می‌رسد - تعارضی را میان این دو مذهب به وجود آورده و بعدها در بیشتر کتابها مورد بحث قرار گرفته است. آنچه که علاوه بر اصل بحث، از ناحیه مخالفین شیعه مطرح شده، این است که اینان دشمنی با صحابه داشته و احیاناً به شتم و سب صحابه

می‌پردازند. این امر برای تحریک توده اهل سنت بر ضد شیعه امری طبیعی بوده است؛ در برابر، شیعت اصولی اصرار دارد که صرف نظر از انتقادهای، چنین برخوردی را قبول نداشته و اصولاً مسئله سب و شتم در کار نیست و این تبلیغات سوء مخالفان شیعه بر علیه آنهاست. این دفاع همواره از طرف شیعه صورت می‌گرفته و با این حال اکنون هم در کتابهای ضد شیعه این مسئله همچنان در رأس مسائل قرار دارد. آنها دشمنی با صحابه را «مذهب رافضه» می‌شمردند و در بیان مذهب شیعه، آنچه را که به نحوی در انکار برخی از مسائل پذیرفته شده اهل سنت بود عنوان می‌کردند. عبدالجلیل با درایت و عقل تمام در برابر این سخن که «اصل مذهب رافضی همین است که صحابه را دشمن دارند» می‌گوید:

اصل مذهب شیعه اصولیه امامیه اثنی عشریه آنست که آسمان و زمین و هر چه در میان آسمان و زمین است... همه را خدای تعالی آفریده است و صانع عالم خداست و قدیم است و لا قدیم سواه... قرآن، کلام اوست، از اول تا آخر همه صدق و حق،... کفر و ظلم و معصیت نخواهد و نیافریند... پیغمبران او از آدم تا به محمد صلی الله علیه و علیهم همه صادق و امین... و بعد وی امام نصّ و معصوم، علی مرتضی است نصّ از قبل خدای... (ص ۴۱۵ - ۴۱۶).

پس از شرحی این چنین از جنبه‌های اثباتی اسلام به رد کلام صاحب فضاویح می‌پردازد که: «از اصول مذهب شیعت امامیه اصولیه اثنی عشریه نه دشنام و بغض بوبکر و عمر و عثمان... که شتم و عداوت بوبکر و عمر پندارم نجات آخرت را بنشاید» وی بویژه بر این نکته تأکید می‌کند که صاحب فضاویح این مسائل را «به تعصب و خصومت» گفته و هدف وی «تهییج عوام و اوپاش و رذال الناس» بوده است. (ص ۴۱۶).

در مورد دیگری صاحب فضاویح نوشته است که «شیعت همه، دشمنان صحابه رسول و سلف صالح و زنان رسول باشند و همه اهل اسلام ترحم کنند مگر رافضیان که از همه بیزاری کنند».

عبدالجلیل در اینجا نیز تفاوتی میان آراء شیعت اصولیه با حشویه و غلات گذاشته ابراز می‌دارد که:

شیعه اصولیه مرتبت هر يك از این جماعت [صحابه] به اندازه گویند؛

گویند: علی بهتر از ابوبکر، حسن از عمر، حسین از عثمان و فاطمه از عایشه و خدیجه از حفصه و صادق از ابوحنیفه و کاظم از شافعی و امامت بوبکر و عمر اختیار خلق گویند و امامت علی و اولادش نص دانند از فعل خدا، و عاقلان دانند که این نه دشمنی بوبکر و عمر باشد و نه دشنام و بد گفتن صحابه و تابعین» این عقیده شیعت اصولیه است و اگر به خلاف این حوالتی هست، بر حشویه و غلات است نه بر اصولیان (ص ۲۳۵ - ۲۳۶).

عبدالجلیل در جای دیگری نیز در برابر اتهام دشمنی با صحابه و تابعین تأکید می‌کند که:

شیعت اصولیه بحمدالله بدین تهمت متهم نبوده‌اند و هر صحابه را و تابعین را که خدای و رسول دوست داشته‌اند و قبول کرده‌اند، شیعت مرید باشند. (ص ۴۸۱ و رک ص ۵۹۵)

صاحب فضایح مدعی شده است که «هیچ قوم، محتشم‌تر از آن قوم نبودند که مصاحبت رسول بیافتند.»

عبدالجلیل چنین مطلبی را نپذیرفته و اظهار می‌دارد که «این مطلق گفتن خطاست و روا نباشد که بهتری، از مصاحبت رسول باشد مجرداً؛ بهتر، بهتر باشد و گرچه مصاحبت رسول هرگز در نیاورد.» (ص ۶۳۷).

در موارد دیگری نیز، وقتی صاحب فضایح نسبت به شیعیان تندی می‌کند برخی از خطاهای صحابه را که قرآن بدانها اشاره کرده، آورده است یکی از این موارد فرار اصحاب در جنگ احد است که به همین دلیل شدیداً مورد نکوهش قرار گرفته‌اند. (ص ۳۵۵).

صاحب فضایح از کتاب الارشاد مرتضای بغداد آورده است که گفته «ارتدّ النَّاسُ [بعد رسول الله] إِلَّا سَبْعَةً، از پس رسول خدا همه صحابه مرتد شدند الا هفت نفس.»

عبدالجلیل گفته است که: اولاً کتاب الارشاد تألیف شیخ مفید است نه سید مرتضی، و این کتاب نیز آنقدر فراوان است که «در دیار عالم هیچ فقیه و متعلم و عالم نباشد که نسخه آن کتاب ندارد.»

و ثانیاً اینکه اساساً چنین حدیثی که صاحب فضایح نقل کرده در این کتاب

نیامده است بعلاوه «مذهب شیعت آنست که کس مرتد نشد و ارتداد به مذهب شیعت بعد از ثبوت ایمان روا نباشد؛ پس چون رسول علیه السلام بگذشت همه همان بودند که بودند.» (ص ۲۹۶).

ایمان عبدالجلیل به عترت، او را به این مسئله در باره صحابه رهنمون کرده که در پاسخ اعتراض صاحب فضاویح نسبت به موضع شیعه با صحابه به این امر پافشاری کند که «چون به صحابه و زنان آیی، هر که را که با ذریت و عترت خصومت است دینی، شیعت بی شبهت از ایشان تبراً کنند و هر که را محبت و موالات است بدیشان تولاً کنند.» (ص ۵۷۱) این تولاً و تبراً نیز به معنای شرك نیست؛ زیرا وی به صراحت می گوید «و مذهب شیعت در حق صحابه، کفر و شرك نیست، آنست که با وجود امیرالمؤمنین علی علیه السلام، بوبکر را و غیر بوبکر را استحقاق امامت نیست بفقد شرایط موجب.» (ص ۲۵۷).

بعلاوه عبدالجلیل بر این باور است که سخن صاحب فضاویح که «و مذهب رافضیان چنانست که همه امت کافرنند» تنها يك «بهتان و کذب و تهمت به دروغ» است چرا که «شیعت از این هفتاد و دو طایفه، هیچ را کافر ندانند و کافر نخوانند؛ زیرا که همه مقررند به خدای و رسول و از امت رسول آند» گرچه شیعه به این عقیده است که از این هفتاد و سه فرقه «ناجی خود را دانند.» (ص ۴۶۲).

در اینجا نکته ظریفی را عبدالجلیل آورده و آن این که اگر «خواجه سنی همه شیعیان عالم را رافضی خواند و کافر داند» نباید طمع آن داشته باشد که «ایشان او را مؤمن خوانند» چرا که «از آبه تا ساوه هم چند راه است که از ساوه تا به آبه» می دانیم که این دو شهر یکی شیعه و دیگر بر مذهب سنت بوده و با یکدیگر دشمنی داشته اند. مشکل قضاوت در باره اعمال صحابه وقتی دشوارتر می شد که پای خلفا در میان می آمد. طبعاً حساسیت بر روی خلفا از هر دو طرف بیشتر است. در اینجا نیز مطالب قابل توجهی عرضه شده که مرور آنها برای شناخت دیدگاههای عبدالجلیل جالب است.

در این باره که شیعه معتقد باشند که «صحابه در کتب اوایل^{۳۲} خوانده بودند

.....
۳۲ - مقصود کتب آسمانی پیشین است.

که محمد هاشمی قوت یابد و دولت او را شود» و لذا ایمان آوردند، عبدالجلیل آن را نادرست می‌شمرد؛ چرا که کسان دیگری نیز این مطلب را خوانده بودند و ایمان نیاوردند. تازه عمر خود از کسانی بود که تا پس از چهل مسلمان هنوز «تیغ کشیده بود و می‌آمد تا محمد را هلاک کند پس اگر از کتب اوایل این معنی را خوانده بودی» باید زودتر ایمان می‌آورد و «نگذاشتی تا چهلم باشد». وی به دنبال آن می‌نویسد که در باره ابوبکر و عمر «شیعت الّا درجه خلافت و امامت که شیعه انکار کنند در ایشان که درجه امامت نداشتند و آن به فقد عصمت و نصوصیت و کثرت علم است، اما صحابه رسولشان دانند و از درجه خودشان بگذرانند» (ص ۲۴۲، ۲۴۳).

صاحب فضایح از شیعه نقل کرده که به نقل از رسول الله آورده اند ان الله لیؤید هذا الدین برجل لا خلاق له فی الآخرة، عبدالجلیل در پاسخ این خبر را از «اخبار آحاد» دانسته که «به نزدیک شیعه مقبول و معروف نیست.» (ص ۲۴۵) او پیش از این نیز (ص ۲۳۵) صریحاً گفته است که «اگر اخباری یا حشویی یا غالی چیزی گوید و نقلی نادرست افتد، بر اصولیه بستن غایت بی امانتی و نامسلمانی باشد.» در این میانه، اگر صاحب فضایح منقبتی بر ابوبکر نقل کند که با موازین عقلی عبدالجلیل راست آید، می‌پذیرد و الّا نفی می‌کند. صاحب فضایح در جایی آورده که «و کفار عهد رسول و او^{۳۳} [ابوبکر] کردند و او را حرمت داشتندی از مکارم اخلاق وی».

عبدالجلیل بلافاصله تصریح می‌کند که این نه «منقبت» بلکه «منقصت» است چرا که «مؤمن آن رفیع قدر باشد که کافران دوست ندارند.» (ص ۲۴۶). صاحب فضایح از قول شیعه آورده که در باب رفتن ابوبکر به غار، به همراهی رسول الله معتقدند که «ابوبکر را بدان به غار برد که از شر او ایمن نبود» و نیز در جنگ بدر «رسول او را با خود در عریش برده بود. او را به دست نگاه می‌داشت تا نگریزد».

عبدالجلیل در پاسخ اظهار می‌دارد که «این نه مذهب علمای شیعت است» بلکه این «اوباش و عوام» هستند که «بر طریق مزاح» چنین می‌گویند.

۳۳ - وا = با، و او = با او، به او.

عبدالجلیل بویژه از این اتهام صاحب فضایح به شیعه که گفته‌اند ابوبکر در طی مسیر به سوی غار «ریشه‌دستار می‌انداخت و به روایتی جاورس^{۳۴} می‌ریخت تا مشرکان بر اثر آن بروند» برآشفته و می‌گوید: «عالم الاسرار گواه است که به سمع من شیعی نرسیده است.» آنگاه خود عقلاً چنین گمانهایی را در باره ابوبکر نادرست می‌شمرد که آخر در آن شب «آن همه گاورس از کجا آورد» در باره آوردن وی در عریش نیز می‌نویسد اگر مقصود آنست که می‌ترسید به مکه گریزد که بعداً یا هر وقت می‌خواست می‌توانست بگریزد اما اگر مقصود گریختن به مدینه است، اینکه مهم نبود؛ زیرا «نه روز احد هم از گریختگان بود که گریختن بوبکر و عمر بس طرفه نیست که بدان شجاعی نبودند که بنگریزند» (ص ۲۴۷). صاحب فضایح از ابن البرقی و از کتاب الواحد^{۳۵} او نقل کرده که «ابو بصیر از جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده که او گفت: اطلع عثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: هذا الطالع من أهل النار. این فرو نگرنده از اهل دوزخ است».

عبدالجلیل در مقام پاسخ يك نکته کلی در باره روایاتی که در کتابهای حدیثی آمده بیان می‌کند و آن اینکه «مُخْبِر و مُحَدِّث مانند غَوَاص باشد که به دریا فرو شود، هرچه به دستش افتد برآرد. و دلالت مذهب او نباشد، تا در کتب اخبار از مخالف و مؤالف از هر گونه‌ای آورند از مناقب و مساوی؛ و به اعتقاد مُحَدِّث تعلق ندارد» (ص ۲۵۵).

در اتهامی دیگر که صاحب فضایح از قول ابن البرقی آورده که «وُثِبَ عمر الى أتانٍ فنكحها» عبدالجلیل از «بی نفسی و بی حمیتی و بی امانتی» صاحب فضایح بر می‌آشوبد که چرا این قدر پست است که به خود اجازه می‌دهد چنین مطالبی را نقل کند گرچه در ضمن بر او طعنه می‌زند که «خواجه، خود انبیاء را هم معصوم نداند» چه رسد به دیگران در هر حال بشدت این نسبت را انکار

.....

۳۴ - ارزن.

۳۵ - محدث ارموی در پاورقی نوشته است که شیخ در فهرست و نجاشی در رجال، چنین کتابی از برقی یاد نکرده‌اند و این دلیل بر آنست که این نسبت کذب است.

می‌کند. (ص ۲۵۶).

اتهام دیگر آن است که شیعه گفته: «عمر بر بام خویشتن برآمدی و در سرای همسایگان خود به خیانت می‌نگردی».

عبدالجلیل در مقام پاسخ می‌گوید که این «نه مذهب شیعت است» پس از آن در مقام نقض می‌گوید پس چگونه است که راویان مجبر در باره پیغمبر خدا حضرت داود علیه‌السلام نقل می‌کنند که «بر بام رفت، زن اوریا در میان سرای سر شانه می‌کرد، داود در سر او نگاه کرد و بر وی عاشق شد».

از این عجیبت دقت عبدالجلیل در روایات نقل شده در منابع اهل سنت مربوط به رفتن پیغمبر (ص) به خانه زیدبن حارثه و دیدن همسر وی است. آنجا که می‌گوید: «و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر زن زید حارثه فتنه شده» در این صورت عبدالجلیل این مسئله را مطرح می‌کند که «درجه عمر بزرگتر نیست از درجه داود و مصطفی علیهما السلام» چه «اگر خواجه ناصبی شاید که در حق انبیاء روا دارد علی زعمه [نه عقیده شیعت] شیعیان نیز در حق عمر روا دارند.» (ص ۲۵۶ - ۲۵۷).

مسئله دیگر که در منازعات شیعی و سنی جایگاهی داشته وصلت دختر امام علی (ع) با عمر است. صاحب فضاخ از مرتضای بغداد - بدون آنکه نام کتابی به میان آرد - نقل کرده که عمر به زور دختر علی (ع) بگرفت و تهدید کرد که اگر ندهد شاهد خواهد گرفت که - نفوذ بالله - علی زنا کرده است و بدین ترتیب او مجبور شد که تن به این ازدواج دهد.

عبدالجلیل نسبت این نقل را به سید مرتضی انکار کرده آنچنان که این حدیث منسوب به حضرت صادق (ع) را که «تلك فرج غضبوها» اما در باره اصل مطلب، به نظر وی امر طبیعی بوده که کسی با منزلت علی (ع) دختر به کسی دهد که به مراتب از وی رتبت کمتری دارد؛ چرا که «علی بهتر نیست از مصطفی و نه برابر مصطفی هست و دختر علی بهتر نیست از دختر مصطفی و عمر به اتفاق سنّیان بهتر است از عثمان عفّان» با این حال «شیعت انکار نکنند که سید علیه‌السلام دو دختر به عثمان داد پس چون آن روا باشد و بوده است، این نیز روا باشد و هر نقصان که اینجا باشد، آنجا باشد و هر مصلحت که آنجا بوده باشد اینجا

نیز در این مناقحت بوده باشد» مهتر اینکه پیغمبر دختر به فرزند ابو لهب داده تا «بداند که انبیاء و ائمه، دختران داده به کسانی که درجت و مرتبت ایشان نداشته‌اند».

در این صورت این افتخار، برای عمر باید باشد نه برای علی که «بنی هاشم دگراند و بنی عدی دگراند و مرتبه بوطالب دگرست و مرتبه خطاب دگر». (ص ۲۵۹ - ۲۶۰).

می‌توان گفت که در مواردی عبدالجلیل زیاده از حد به توجیه می‌پردازد اما در این میانه نگرشی را ترویج می‌کند که علاوه بر آنکه کوشیده تا مبانی عقلانی و تاریخی برای آن بیابد، بلکه سر جمع بتواند تنشها و تعارضات را کاهش دهد. روایتی را صاحب فضایح آورده از قول شیعه که حضرت صادق (ع) فرمود: بدترین قوم کسانی هستند که «دعوی خدایی»، «دعوی نبوت» و «دعوی امامت» کرده‌اند نظیر «بوبکر و عمر» و غیر ایشان «الی یومنا هذا».

عبدالجلیل خبر را از آحاد می‌داند و گوید این گونه اخبار «به مذهب ما ایجاب علم و عمل نکند اگر هم روایت درست باشد، در باره «ائمه ضلال» است «کسی که نه به حق دعوی امامت کرده همچون معاویه و یزید و مروان و یزید ناقص و ولید ماجن» وی در این باره اعلام می‌کند که «این است مذهب شیعت بی تقیه و تعصب». (ص ۲۸۷ - ۲۸۸).

با این حال در موارد حساس عبدالجلیل حاضر نیست موضع خویش را به عنوان يك شیعت اصولی انکار کرده و مشروعیت خلافت را بپذیرد. زمانی که صاحب فضایح نقلی از عبدالجبار مفید شیعی می‌آورد که در باره سقیفه روایت کرده «عمر خالد ولید را بفرستاد تا دستار در گردن علی کرد و او را به زور به سقیفه کشاند و...»

عبدالجلیل می‌گوید اگر مقصود از انکار صاحب فضایح «آنست که عبدالجبار مفید بیعت سقیفه را منکر بوده» چنین امری تعجب ندارد؛ زیرا «کافه شیعت خَلَفَاءُ عَنْ سَلَفِ بیعت سقیفه را منکر بوده‌اند» چرا که آنان «امامت نص گویند دون اختیار» و دیگر شرایطی که برای امامت قائل هستند. اما در باره رفتن خالد نظر عبدالجلیل این است که «رفتن خالد به اجازت عمر به طلب علی، معروف و

مذکور است» و این مطلبی است که «نه عقل او را منکر است و نه سمع» و در نهایت نیز «والعهدة علی الراوی». (ص ۲۸۸ - ۲۸۹).

یکی از حساس‌ترین انتقادهایی که نسبت به خلیفه دوم مطرح شده، برخورد وی با فرزند رسول الله (ص) یعنی فاطمه زهرا سلام الله علیها است. صاحب فضایح به طعنه و به عنوان انتقاد از شیعه آورده که «گویند که عمر در بر شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم او کشت که رسول او را محسن نام نهاده بود».

توجیه عبدالجلیل در عین پذیرش اصل خبر، توجیه کاملاً جدیدی است، اما اصل خبر به نظر وی «خبری است درست» که «در کتب شیعی و سنی مذکور و مسطور است». آنچه مهم است اینکه این اقدام از روی چه نیتی انجام شده، وی دو فرض را برای تحلیل این واقعه آورده، یکی آنکه «اگر غرض عمر آن باشد که علی را به در برد تا بیعت کند بر خلافت بوبکر» اما در اصل، هدف وی «نه آن بوده باشد که سقط جنین کند»، در این صورت توان گفت که عمر در آن حالت ندانسته «که فاطمه در پس در ایستاده است». اگر چنین باشد این مسئله را «قتل خطا» می‌نامند. اما اگر از روی «عمد» چنین اقدامی کرده باشد به هر حال او «نه معصوم است»، قضاوت کننده و حاکم نیز «خداست در آن نه ما» وی پس از آن می‌گوید که در اینجا بیش از این چیزی نتوان گفت. او در این برخورد حکم صورت واقعه را از نیت پشت سر آن تفکیک کرده است. (ص ۲۹۸).

از این توجیه تازه‌تر پاسخ این انتقاد صاحب فضایح است که از قول شیعت آورده «گویند: عمر و عثمان، فاطمه زهرا را منع کردند که بر رسول خدای بگرید و گفتند: ما آواز تو نمی‌توانیم شنودن».

عبدالجلیل در پاسخ گوید آنچه در کتب شیعت آمده اینکه «بعض صحابه» منع کردند اما از کسی نام مشخص به میان نیامده؛ بعلاوه به نظر بعید است کسی پیدا شود که دختری را که پدرش رحلت کرده از گریه منع کند، آنچه توجیه درستی به نظر وی می‌آید اینکه دلیل این منع «از آن بود که طاقت نداشتند که جگر گوشه رسول خدای زاری کند و بر خود خواری کند» خود عبدالجلیل نیز این را يك برداشتی می‌داند که «اولی‌تر» از وجوه دیگر است و البته وی همین را می‌پذیرد. (ص ۲۹۸ - ۲۹۹).

از نظر عبدالجلیل این امور کوچکترین ارتباطی با عدم مشروعیت خلافت خلفا ندارد، وی با وجود این گونه تحلیلها این باور را دارد که «در اخبار ما نیست که او [علی (ع)] ایشان را امیرالمؤمنین خواند» (ص ۳۲۳ - ۳۲۴) پس از آن نیز به تفصیل متن عربی خطبه‌ای را که امام در «یوم الشوری» خوانده و خود را برتر خلفا و اولای به خلافت دانسته، آورده است. به نظر وی «علی بر قوم انکار می‌کرد و اظهار و ابلاغ حجت بر جماعت و حقّ خویش» (ص ۳۲۷).

در این صورت در امر خلافت جای کوچکترین توجیه نیست. وی در عین حال که می‌کوشد توهین به خلفا نشود، اما در باره امامت ذره‌ای کوتاهی ندارد. زمانی که صاحب فضاویح می‌نویسد «اگر نه حرمت و منزلت رسول بودی، بوبکر و عمر و علی چون دیگر شتر بانان بودندی». عبدالجلیل می‌نویسد «و آن لفظ در حق بوبکر و عمر اجرا کردن بی ادبی و سفاهت است و در حق امیرالمؤمنین علی، کفر و ضلالت و بدعت باشد که معرفت امیرالمؤمنین رکنی از ارکان دین و دیانت است و بعد از مصطفی زینت ملت و نور دیده شریعت است» (ص ۱۶۴).

در جای دیگر در رد اتهام صاحب فضاویح گوید: «شیعه اصولیه، ایشان را صحابه و یاران رسول دانند و مذهب همین است که پایه و منزلت و مرتبت علی ندارند و هر حواله که بیش از این است دروغ است» (ص ۵۱۴).

در جای دیگری صاحب فضاویح گله کرده که «ما فرزندان را حسن و حسین نام نهیم و شیعت، بوبکر و عمر و عثمان نام ننهند».

عبدالجلیل این مسئله را تکذیب کرده که «دروغ محض است و بهتان بی اصل» چرا که «بسیاری از شیعت فرزندان را بوبکر و عمر و عثمان نام نهاده‌اند در بلاد عراق و خوراسان» بعلاوه که «از معروفان شیعت از راویان ائمه بوده‌اند که نامشان یزید و معاویه بوده» حتی از فرزندان ائمه نیز کسانی بوبکر و عثمان بوده‌اند البته وی می‌پذیرد که مردمان از «عرف و عادت و طبیعت» آن چیزی را که بیشتر دوست دارند، بیشتر می‌خورند و می‌پوشند و در اینجا نیز. و این هیچ دلیل برای نگرانی دیگران نباید باشد. وی سؤال می‌کند که اگر کسی که مذهب بوحنیفه دارد نام فرزندش بوحنیفه بگذارد «باید شافعی مذهبان سلاح بگیرند... و گویند که این

اختیار دلالت است بر دشمنی شافعی؟ (ص ۴۰۴) البته باید دانست که اسامی صحابه و خلفا در اوائل فراوان در میان شیعه بوده اما به مرور این اسامی کم شده و همانگونه که عبدالجلیل اشاره کرده چنین امری کاملاً طبیعی و عرفی است. وی در جای دیگر که از ابوبکر خوارزمی شیعی سخن می‌گوید به طعنه این سخن صاحب فضاویح را که گفته: «شیعی هرگز بوبکر نام نبوده» را مورد انتقاد قرار می‌دهد. (ص ۲۱۸).

عقیده عبدالجلیل در باره همسران رسول الله (ص) نیز همانند دیگر دیدگاههای وی می‌باشد. در این باره نیز شدت تعصب موجود در میان اهل سنت باعث شده تا اتهامات تندى بر ضد شیعه مطرح شود از جمله آنکه صاحب فضاویح آورده که شیعت «زنان پیغمبر را دشنام می‌دهند».

عبدالجلیل در پاسخ اظهار می‌دارد که «مذهب امامیه اصولیه، خَلْفاً عَنْ سَلَف چنانست که زنان رسولان خدای، طاهرات و مطهرات‌اند» وی سپس به حدیث افک اشاره کرده و اینکه خداوند در تطهیر عایشه «هفده آیت» نازل کرد. وی اظهار می‌دارد که خود «کتابی مفرد» در این موضوع به اشارت یکی از رؤسای سادات و شیعه نگاشته و نسخه اصل آن نیز در خزانه امیر عباس موجود است «اگر خواهد طلب کند و بخواند تا اعتقاد شیعه امامیه در حق ازواج رسول بدانند» از دید وی اگر کسی تهمت زنا بر عایشه یا حفصه یا یکی دیگر از زنان رسول بزند «ملحد و کافرو ملعون باشد و خون و مالش حلال» سپس به اشارت، اهل سنت را به دلیل نقل روایات اسرائیلی در باب انبیاء و متهم کردن آنان و نیز روایاتی که در باب دل سپردن رسول به همسر زید بن حارثه دارند می‌گوید: چنین اتهامی «به مذهبی لایق‌تر باشد که انبیاء خدای را تهمت عشق و فسق و عصیان نهند»، «پس چون داود و یوسف و محمد را عاشق و فاسق و متهم روا دارند» از آنها رواست که در باره زنان رسول الله نیز - نعوذ بالله - چنین بپندارند اما در باره شیعه چنین اتهامی نمی‌گنجد چرا که آنها «انبیاء را معصوم گویند». (ص ۱۱۴ - ۱۱۶).

عبدالجلیل در جای دیگری نیز نسبت به اتهامی که صاحب فضاویح بر شیعه زده که نسبت‌های ناروا به زنان رسول داده می‌گوید: «صد هزار لعنت خدای و لعنت اهل زمین و آسمان و همه فرشتگان و آدمیان و جنیان بر آن کس باد که این مذهب

دارد و این به اعتقاد کند که غبار فواحش بر دامن زنان رسولان خدای نشینند... خصوص بر دامن زنان مصطفی که امهات المؤمنین اند.» در اینجا نیز مجدداً وی به سراغ نقد روایات موجود در کتب اهل سنت در باره برخورد رسول الله با همسر زید بن حارثه رفته و می‌گوید: «چنین حوالتی به مذهبی لایق‌تر باشد که مصطفی را معصوم بدانند یا به مذهبی که عاشقش خوانند؟»، و چون خواجه مجبر محمد را عاشق گوید بر زن زید حارثه، اگر عایشه را گوید روا باشد که نه عایشه بهتر از محمد؛ و به مذهب شیعه امامیه هر دو اعتقاد، کفر است.» (ص ۲۹۳ - ۲۹۵). وی سپس به کتاب خود که پیش از این یاد کردیم یعنی «کتاب فی تنزیه عایشه» اشاره کرده و دعوت به خواندن آن می‌کند تا معلوم شود «چنین تهمت به شیعت اصولیه راه نیاورد.» (ص ۲۹۵ - ۲۹۶).

وی در جای دیگری نیز تأکید می‌کند که «به مذهب شیعه زنان رسول همه امهات المؤمنین اند و مؤمنات و عابدات اند» وقتی صاحب فضایح اظهار می‌دارد که عالمی شیعی را در ساری دیده که بر منبر می‌گفته «جبرئیل آمد به سید و گفت: این زنک را طلاق بده» عبدالجلیل اظهار می‌دارد که «آن عالم بر خود خندیده باشد، که زن مصطفی را زنک خواندن غایت جهل باشد»، با این حال اصل مسئله را که در تفسیر آیه عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ... تحریم (۶۶): ۵ آمده می‌پذیرد و مقصود آن عالم نیز همین بوده که «این را انکار نتوان کردن که باری تعالی گفت: اگر اینان را طلاق دهی من ترا به بدل اینان، بهتر از اینان بدهم و آن صفات برشمرده که نه سنی انکار تواند کردن و نه شیعی.» (ص ۵۱۹ - ۵۲۰).

دیدگاه شیعه امامیه اصولیه در باره پیغمبر (ص) و علی (ع)

یکی از جاری‌ترین اتهامات اهل سنت بر شیعه مسئله غلو بوده است. این امر در میان غالیان وجود داشته و حتی کم و بیش آثارش را در اخباریین امامی مذهب نیز بر جای گذاشته است. تا آنجا که مربوط به الوهیت‌نگری نسبت به ائمه علیهم السلام می‌شود، آشکار است که پای مسئله غلو در میان است. اما وقتی مسئله کم رنگتر جلوه می‌کند و به مسائلی چون غیب‌دانی ائمه و امثال آن می‌رسد دشواری بیشتر می‌شود. همچنین مقام علی علیه السلام در قیاس با مقام پیامبر (ص) و...

نباید غفلت کرد که از این گونه غلوها در حد عادل دانستن هزاران صحابی پیغمبر، در میان اهل سنت نیز مطرح است آنچنان که شرعی دانستن جمیع افعال خلفا و صحابه و امکان درستی همه آنها، همین حکم را دارد.

توجیه همه خطاهای عجیب و غریب برخی صحابه - که در طول بیش از ۵۰ سال پس از رسول الله - سرزده توسط اهل سنت نیز از این قبیل است.

عبدالجلیل در اینجا نیز بی تقیه و بی تعصب موضع شیعی اصولی خود را ابراز می کند و در برابر حشویه و اخباریه موضع می گیرد. برای او بالاترین عظمت در اسلام، از آن رسول الله (ص) است. پس از آن حضرت، امیرالمؤمنین (ع) قرار دارد که به نص رسول، جانشین اوست و در همه صفات برتر از دیگر صحابه است. تصور مؤلف در باره امیرالمؤمنین علیه السلام در چارچوبه همین نگرش امامت منصوص است، امامتی که البته برای دعوی آن نیاز به انجام کاری خارق العاده دارد. وقتی صاحب فضایح اشکال می کند که اینان «معجزات رسولان در حق علی اثبات می کنند»، عبدالجلیل اشاره به نقل کرامات برای برخی از شیوخ عارف و صوفی اهل سنت در کتب آنها کرده و می گوید: «پس اگر شیعه امامیه به وقت حاجت امام را برای اظهار حجت معجزی اثبات کنند بدیع نباید داشتن.» (ص ۶۶) اما در برابر این اشکال که «گویند آنچه علی کرد مقدور آدمیان نبود»، می گوید: چنین سخنی را «هر که را از عقل و علم اندک مایه و بهره ای باشد» اظهار نمی کند. به عقیده عبدالجلیل آنچه علی کرده است همه از امثال آنست که دگر آدمیان کرده اند و بر امثال آن قادر باشند» استثناء در این باره خلق اجسام است که همه انسانها حتی امام قادر بر آن نیستند؛ چرا که «جنس آن تحت مقدور بشر» نیست. (ص ۷۸) البته در مورد آنچه که نسبت به خیبر نقل شده خبر آن را «روشنتر و معروفتر و مشروحتر» از آن می داند که کسی بخواهد به انکارش بپردازد، این خبر تا بدان پایه شهرت یافته که «شعرای عرب و عجم» آن را به نظم درآورده اند. (ص ۶۷ - ۶۸).

آنگاه که مؤلف فضایح برخی از اعمال فاطمیان مصر را در باره عقاید و رفتارشان در حق صحابه یاد کرده و می گوید که معد حاکم فاطمی را به نبوت یاد می کنند و علی را به ولایت. عبدالجلیل از این مطالب برآشفته که «خاک بر سر

ایشان که چگونه امام را بر رسول مقدم کردند» وی آنان را به الحاد متهم می‌کند و در سرتاسر کتاب از اینکه میان آنان و امامیه ارتباطی باشد، انکار دارد و حتی از مبارزات علمی و نظامی شیعیان با ملحدان اسماعیلی در جای جای کتاب سخن می‌گوید (رك: ص ۹۶ - ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۲).

صاحب فضايح به شيعت چنين نسبت داده است که معتقدند «محمد رسول الله با بزرگی مرتبت او، حاجب علی بوده است» آشکار است که این عقیده منسوب بر برخی از غلات است، عبدالجلیل در این باره معتقد است که «مذهب شیعه اصولیه این است که باری تعالی جمله مخلوقات از انواع جمادات و حیوانات همه به دوستی محمد مصطفی آفریده است و همه طفیل اوست.» این عظمت رسول الله است. اما «علی مرتضی با بزرگی درجت و رفعت منزلت، شاگرد و خدمتکار و مقتدی و تابع و فرمانبردار اوست» و این علی مرتضی است که حاجب رسول الله می‌باشد. (ص ۱۷۸ و رك: ص: ۲۴۰ - ۲۴۱، ۵۲۵) آنگاه نیز که صاحب فضايح روایتی از قول شیعه آورده که بعد از درگذشت ابوبکر، طلبکاران وی آمدند و امام به فرزند ابوبکر بفرمود تا بتی زرین را که پدر در جایی پنهان کرده در آورد و بفروشد و جواب طلبکاران را بدهد، عبدالجلیل با اشاره به اینکه چنین مطلبی «در هیچ کتابی نیست از کتب شیعه اصولیه» راجع به امام می‌نویسد: «و دیگر آنکه علی غیب نداند» از این رو از کجا فهمید «که بتی جایی پنهان است» اگر هم چنین بتی بود تنها «بر سبیل گنج و ذخیره بود و در باره خبر آن نیز» پیغمبر مگر خبر داده باشد علی را» و در نهایت نیز «والله اعلم.» (ص ۲۵۷).

وی در جای دیگری نیز نسبت به غیب دانستن امامان معتقد است که بر اساس «نقل و شرع» و آنچه که از «نص قرآن و اجماع مسلمانان» به دست می‌آید «غیب الاّ خدای تعالی نداند» آنگاه با ذکر چند آیه می‌نویسد: «و مصطفی صلی الله علیه و آله با جلالت و رفعت و درجه نبوت در مسجد مدینه، زنده، ندانستی که بر بازار چه می‌کنند.» تنها وقتی خبردار می‌شد که جبرئیل وی را خبر می‌کرد. در این صورت «ائمه که درجه انبیاء ندارند و در خاک خوراسان و بغداد و حجاز و کربلا خفته و از قید حیات برفته، چگونه دانند که احوال جهانیان بر چه حدّ است؟ این معنی هم از عقل دور است و هم از شرع بیگانه.» از نظر عبدالجلیل این حشویه

هستند که خود را «بر این طایفه بستند» و چنین مطالبی را ابراز کرده‌اند و بحمدالله از ایشان بسی نمانده و اصولیان شیعت، از ایشان و چنین دعاوی تبرا کرده‌اند و بر خلاف و بطلان این دعاوی تصنیف کرده و حجت انگیزته تا هیچ مشبّهی مجبر خارجی را طعنی بنماند». (ص ۲۸۶).

صاحب فضایح در مورد دیگری آورده است که «رافضی تفضیل نهد علی را بر ملائکه و انبیاء» عبدالجلیل میان انبیاء کبار و ملائکه فرق می‌گذارد. در مورد انبیا عقیده‌اش بر این است که «اصحاب وحی خداونداند» و علی «را این درجه نیست» اما در باره ملائکه، با استناد به دلیل عقل و «از بهر کثرت ثواب و قبول مشقت» و نیز روایات، توان گفت که موقعیت علی برتر از فرشتگان است. در حدیث آمده: *مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ*. وقتی «مؤمنی بهتر باشد از فرشته‌ای، امیرالمؤمنین که اولی‌تر است، که نص است از قِبَلِ خدا، و معصوم است از همه خطا» (ص ۳۱۷ - ۳۱۸) عبدالجلیل باز هم تأکید می‌کند که موقعیت رسول الله برتر از همه و از جمله امام علی (ع) است؛ چرا که رسول الله «صاحب کتاب و قبله و سنت و شریعت است و علی را این درجت نیست» در باره کسی که علی (ع) را شریک نبوت رسول (ص) بداند، گوید: «کافر و مبطل و ضال و گمراه و مبتدع باشد، و مذهب شیعت این است». (ص ۳۱۹).

وی در این باره که امام برای اثبات دعوی خود معجزه می‌آورد اصرار دارد. با این حال تصریح دارد که «معجز به دعوی امامت، غیر معجز باشد بر دعوی نبوت و رسالت». (ص ۳۲۲) در این باره نیز که صاحب فضایح متهم کرده شیعت معتقدند «رافضیان همه در بهشت» می‌روند ولو آنکه «خمار و بی نماز بوده باشند» عبدالجلیل موضع گرفته و می‌گوید که بهشت و جهنم رفتن «به قمی و آوی و ساوی و قاشی و اصفاهانی تعلق ندارد». بلکه «نجات قیامت به ایمان درست و به عمل صالح باشد» گرچه خداوند بنده عاصی را به تفضل خود یا شفاعت یا توبه می‌بخشاید. (ص ۲۷۴ - ۲۷۵) و مجدداً تأکید می‌کند که «به بهشت مؤمنی رود مطیع خدای را، اگر چه رومی و حبشی باشد و به دوزخ، منکران عدل و توحید و عصمت انبیاء و ائمه و شریعت روند و گرچه مکی و تهامی و قرشی باشند». (ص ۲۷۸).

صاحب فضایح در جای دیگری نیز این اتهام را آورده که شیعت بر این

اعتقادند که «علی صحابه و تابعین را به دوزخ فرستد و کفشکران درعایش و^{۳۶}... ایشان را به بهشت برد» عبدالجلیل مجدداً مذهب شیعت را بر این باور می‌داند که «علی به بهشت آنها را فرستد که خدای فرماید و از اهل توحید و عدل باشند مقرران به نبوت، معترفان به امامت که شرایع قبول کرده باشند از هر شهر که باشند و هر پیشه که کنند». (ص ۵۴۵).

صاحب فضایح اشاره‌ای نیز به عقیده غلات کرده و البته به شیعت نسبت داده که «اینها را حلولی خوانند که گویند روح الله، درعلی شد». آشکار است که عبدالجلیل که سراسر بر مذهب اصولیه می‌اندیشد و نه تنها ضد غلات بلکه ضد حسوی‌ها و اخباریه‌های شیعی است، بر آشوبد و بگوید «لعنت بر آن باد که دروغ گوید که هرگز کس به شیعت این حواله نکرده». (ص ۵۴۵).

آخرین نکته

عبدالجلیل در سراسر کتاب بر ضد اندیشه‌های تشبیه و تجسم حرکت کرده و سنیان مجبری مذهب ری را از این زاویه شدیداً مورد حمله قرار داده است. وی در سراسر کتاب دهها بار آثار نامطلوب اندیشه جبری را در خشکاندن هر نوع تعلیل و تحلیل در مسائل نشان داده و از ابو حنیفه و شافعی به عنوان اینکه عدلی و موحدی بوده‌اند و محبت اهل بیت (ع) را نیز داشته‌اند ستایش می‌کند (۴۵۵) وی بر این شعار نیز تکیه می‌کند که: الجبر و التشبیه أمویان؛ العدل و التوحید علویان. (ص ۳۹۳، ۴۳۰).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

